

ثابت و متغیر در فقه اسلامی

قادر فاضلی

ضرورت وجود قواعد ثابت

فطرت پاک آدمی دوست دارد که پیرو دینی باشد که قوانین آن مطابق با فطرت بوده و این مطابقت نیز دائم و همیشگی بوده باشد به طوری که با گذشت زمان و هجوم حوادث و تغییر و تبدیلی زمان و مکان آن را عوض نکند، زیرا دین اتخاذ روشی است که موجب سعادت در دنیا و فلاح در آخرت گردد.

قرآن کریم دین اسلام را به عنوان دینی که این خواست فطری آدمی را برآورده می کند، معرفی می نماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (پس روی خود را به سوی دین حنیف برگردان، دینی که خداوند فطرت آدمی را بر آن اساس آفریده است. آفرینش خداوند هیچ گونه تغییر و تبدیلی بر نمی دارد. این، همان دین استوار است ولی اکثر مردم نمی دانند). عقل سلیم نیز کوتاهترین و مستقیم ترین راه را جهت رسیدن به کمال لایق انسانی پیشنهاد می کند. از آنجایی که حقیقت انسانی مرکب از بعد جسمانی و روحانی است، و اعمال آدمی در روح وی تأثیر نهاده و با او عجین گشته به طوری که در قیامت عین اعمال را مشاهده می کند.

پس اعمال انسان مکلف باید بر اساس اصول و احکام دایم و متغنی باشد که: اولاً، با بقای روح سازگار باشد. ثانیاً، پاداش و عقاب او طبق آن موازنین ثابت صحیح بوده باشد.

و چون قانونگذار حقیقی خداوند متعال است، پس دین و روشی که مردم باید بدان عمل کنند نیز یکی خواهد بود، که آن عبارت از اسلام است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (یقیناً دین در نزد خداوند، اسلام است)، «و من یتبع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه» (و هر که غیر از اسلام دینی را اختیار کند، هیچگاه از او پذیرفته نخواهد شد).

وقتی دین یکی شد، احکام اعتقادی و عملی آن - که ثواب و

عقاب منوط بر آن دو است - نیز باید یکی باشد، و به تغییر زمان و مکان متغیر نگردد.

اما، از آنجا که انسان فقط روح نبوده بلکه بعد مادی نیز دارد که در بعد روحانی او اثر می گذارد و از او متأثر می گردد، پس بعد مادی آدمی در معرض تغییر است، و به ناچار باید احکام مشغیری نیز متناسب با آن وجود داشته باشند که گاهی این احکام را «احکام ثانویه» نیز می نامند.

دلایل حامیان احکام و قواعد متغیر

۱. محکم و متشابه

خداوند - سبحانه - در قرآن کریم می فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (اوست آن خدایی که کتاب را بر تو نازل کرده است، در او آیات محکمی است که ام کتاب هستند و آیات دیگری که متشابهاتند. اما آنانی که در دلها پشیمان میل به باطل هست جهت ایجاد فتنه و تأویل آیات در راستای میل خود به سراغ متشابهات می روند. و حال آنکه تأویل آیات متشابه را فقط خداوند و راسخان در علم می دانند).

این آیه شریفه دلالت می کند بر وجود احکام ثابت که همان محکماتند، و احکام متغیر که متشابهاتند. و به جهت همین تغییر است که افراد فتنه جو به سراغ متشابهات می روند تا بتوانند آیات را در راستای میل شخصی خود تغییر دهند و توجیه کنند. جواب: متشابه غیر از متغیر است. متغیر به اقتضای تغییر پذیرش همیشه به شکل واحد نیست، به خلاف متشابه که در متشابه بودنش مدام است، ضمن اینکه متشابه همیشه حکم

داشته باشد آن فعل حلال است، و هر جا مفسده واقعی باشد حرام خواهد بود.

از این رو، هرگاه خون و مردار را جهت آشامیدن و خوردن انسان خریداری کنند حرام بوده و این حرمت نیز ثابت و لا یتغیر است. اما اگر هدف از خرید و فروش عوض شود، خریداری اشکال نخواهد داشت.^۸ پس، در اینجا حکم تغیر نکرده بلکه موضوع تغیر کرده است.

و موضوعش واحد است، منتهی در ابتدای امر آشکار و واضح نیست، به عکس محکم که از بدو امر روشن بوده و جای تأویل و توجیه در او وجود ندارد. لذا، آشکار کردن تشابهات کار خداوند و راسخون در علم است.

۲. ناسخ و منسوخ

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «و اذا بدلنا ایه مکان ایه والله اعلم بما یتزکل قالوا انما انت مغتر»^۵.
(و هنگامی که ما ایه ای را به جای ایه دیگر قرار دادیم، و خداوند داناتر است به آنچه نازل می کند، گفتند همانا تو افتراگو هستی) و اما نسخ من ایه او ننسها نات بخیر منها او مثلها^۶. (مسا هیچ ایه ای را نسخ نکرده یا به فراموشی نپسرده ایم، مگر اینکه بهتر از آن یا مانند آن را به جای آن آورده ایم).

تبدیل ایه ای به جای ایه دیگر در آیه اول، و نسخ ایه ای و جایگزینی ایه دیگر در آیه دوم، بیانگر وجود ثابت و متغیر است که ناسخ را ثابت و منسوخ را متغیر می نامند.

جواب: منسوخ بعد از نسخ دیگر حکم نیست تا چه رسد به اینکه حکم ثابت باشد یا متغیر، بلکه حکم ثابت همان ناسخ است، زیرا ناسخ تا قیامت به تاسخیت خود باقی است و به جهت انقطاع ثبوت و وحی، دیگر ناسخی نخواهد آمد.

۴. اعتباری بودن احکام
از جمله ادله تغیر احکام اعتباری بودن آن است، زیرا احکام خمس و وجوب، حرمت، کراهت، استحباب، و اباحه مانند احکام ریاضی و بعضی از احکام فزیک و فلسفه نیست که حقیقی باشند و قابل تغیر نباشند. بلکه ظهور احکام فقهی وابسته به جعل جاعل و اعتبار معتبر می باشد، و خود اعتبار وابسته به نیازهای آدمی و به تغیر آن، احکام نیز متغیر می شود. جواب: برای هر اعتباری حقیقی وجود دارد، که آن اعتبار به حسب آن حقیقت جعل می شود. لذا، هیچگاه اعتبار محض بدون ارتباط به حقیقی امکان نخواهد داشت. استاد شهید مرتضی مطهری (ره) در این خصوص می فرماید: «مفاهیم اعتباری از مفاهیم حقیقی اخذ شده است»^۹. حقیقت در احکام همان مصلحت و مفسده است، و با وسطه آن، جلب مصلحت و دفع مفسده می شود. بنابراین، آنچه مشغیر است، شیء است نه حکم.

به نظر می رسد از مجموع نظراتی که در ثبوت و تغیر احکام ابراز شده، آنچه به واقع نزدیکتر است قول به ثابت بودن مطلق احکام است، با این توضیح که برای احکام ۲ گونه اعتبار تصور است: اعتبار به حسب انواع و اعتبار به حسب افراد.

تغیر در احکام بر حسب افراد صحیح است، زیرا این گونه احکام فرع وجود موضوعاتند. و چون موضوعات متنوعند، در نتیجه احکام این قبیل موضوعات نیز متنوع خواهد بود. و به عبارت دیگر، احکام مبتنی بر قضایای حقیقی می باشد که ذات موضوع یا قطع نظر از مشخصات گوناگون، محکوم به حکم است. بدیهی است که هر موضوع کلی دارای افراد و مضادین فراوانی است که بر حسب اختلاف مشخصات فوق، در مجرای ثمولی یا عدم ثمول حکم قرار می گیرند. احکام به حسب انواع، محصور در ۵ نوعند: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه، که نه امکان از دیداد دارد و نه امکان کاهش.

بنابراین، اگر منظور از تغیر حکم تغیر حکمی از وجوب به حرمت یا از اباحه به کراهت یا از کراهت به استحباب و بالعکس است که این صحیح نیست، زیرا تبدیل هر کدام از احکام یاد شده به دیگری، موجب بطلان ملاکات واقعیه در نوع احکام می شود، ضمن اینکه در این صورت، دیگر آدمی به هیچ حکمی نمی تواند مطمئن باشد، زیرا هر لحظه امکان تغیر

۳. حرمت و حلیت بعضی از ماکولات و مشروبات

«انما حرم علیکم المشرفه والدم والحمل الخنزیر وما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم»^{۱۰} (به تحقیق خداوند بر شما گوشت مردار و گوشت خوک و خون و هر آنچه که به اسم غیر خدا ذبح شود را حرام کرده است، اما اگر کسی بدون قصد طغیان و عصیان الهی اضطرار یابد، برای او گناهی نبوده و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است).

خون، مردار و گوشت خوک به نص صریح قرآن و روایات حرام است. ولی این حرمت در بعضی از موارد از بین رفته و حلال می گردد. از جمله آن موارد، اضطرار است که در متن آیه نیز آمده است. اضافه بر اینکه، خرید و فروش خون یک امر مرسوم و عادی شده و فقهای ما نیز فروش خون را تجویز کرده اند. همه اینها دلیل بر این است که حرمت در امور مذکوره یک امر ثابت نبوده، بلکه متغیر است.

جواب: آیه شریفه قبل از اینکه دلیل بر وجود احکام متغیر باشد، دلیل بر وجود احکام ثابت است. خلاصه اینکه، حکم به تابعیت احکام از مصالح و مفاسد، حکم ثابت و لا یتغیر است؛ یعنی هر جا در انجام دادن فعلی مصلحت واقعی وجود

خَوَاهِرُ الْبِكَارِ

فِي شَرْحِ شَرَايِعِ الْإِسْلَامِ

تأليف

الشيخ مُحَمَّدُ حَسَنُ النَّجْفِي

(الرهدة سنة 1171هـ)

للمدرة الثالثة

مطبعة دارالترغيب والترغيب
بمدينة كربلاء

مطبعة دارالترغيب والترغيب
بمدينة كربلاء

خواهد داشت.

اما اگر تغییر احکام به معنای تغییر موضوعات آن باشد، این حرف درستی است مانند حرمت نگاه به نامحرم که این حرمت مادامی که سبب رفع حرمت - ایجاد عقد ازدواج - حاصل نشده باقی است، ولی وقتی عقد محرمیت ایجاد شد دیگر حرمتی در بین نخواهد بود. ظاهراً، در اینجا حکم تغییر کرده است، اما آنچه حقیقتاً تغییر کرده موضوع است نه حکم. خلاصه اینکه، افراد متغییرند اما انواع احکام بر موضوعات کلی خود ثابتند. شاهد و مؤید این گذشتار آیاتی است که به ذکر چند نمونه از آن اکتفا می شود:

۱. «فَأَحْكَمَ بَيْنَهُمْ يَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (پس حکم کن میانشان به آنچه که خداوند نازل کرده است).
۲. «وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (و هر کس طبق آنچه که خداوند نازل کرده است حکم نکند، پس آنان از کافران خواهند بود).
۳. «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا» (و حکم چه کسی می تواند بهتر از حکم خداوند باشد).
۴. «أَقِمْنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (آیا آن که مردم را به سوی حق هدایت می کند سزاوار پیروی است، یا آن که به سوی حق هدایت نمی کند؟ مگر اینکه خودش هدایت شود. پس شما را چه شده است و چگونه حکم می کنید).

همه این آیات شریفه بیانگر این مطلبند که خداوند متعال را حکمی است، و پیامبر او نیز باید طبق آن حکم کند و به مردم توصیه نماید که همانند او طبق احکام الهی حکم کنند. آنچه خدا حکم می کند حق است و تنها حق سزاوار پیروی است. این حق یک امر ثابت و لا تغییری است که هیچگاه و تحت هیچ شرایطی عوض نمی شود، و بدین جهت سزاوار است که خداوند آن را نازل کند و برای همیشه نیز حفظ نماید، است طوری که می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نُحْكِمُ الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ»^{۱۲} (به یقین ما قرآن را نازل کردیم و به تحقیق حافظ آن نیز هستیم).

پس قرآن برای همیشه است و احکام قرآنی نیز برای همیشه است و آنچه طبق قرآن حکم می شود نیز ثابت و همیشگی است از این رو، حضرت امام خمینی (ره) ضرورت حکومت و ولایت را بنا بر بقای احکام الهی می داند،^{۱۵} و درباره اینکه تشکیل حکومت باید همیشگی باشد می فرماید: «لزوم تشکیل حکومت همیشگی است»^{۱۶}. همچنین، امام خمینی (ره) در ثابت بودن قانون الهی می فرماید: «قدرت مقننه و اختیار تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام پگانه قدرت مقننه است... همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند»^{۱۷}.

مرحوم شیخ مرتضی انصاری این مطلب را به شکل دیگری بیان می کند. وی در مبحث استصحاب می فرماید: «شک در دربقای حکم مستصحب به ناچار برمی گردد به سوی شک در موضوع حکم»^{۱۸}.

یعنی هیچگاه در خود حکم شک نمی شود، بلکه شک در این است که این شیء خاص مثلاً آیا تحت حکم حلال قرار دارد یا حرام. پس، عوض شدن حکم در واقع، عوض شدن انصاف شیء به حکم است، نه تغییر خود حکم. لذا، جناب شیخ انصاری (ره) می فرماید: «ارتفاع حکم به واسطه ارتفاع موضوع آن است. و در واقع، ارتفاع حکم بالاخره برمی گردد به تبدیل عنوان»^{۱۹}.

استاد شهید مرتضی مطهری (ره) ارتباط دین با تحولات در زمینه های گوناگون را این گونه تقریر کرده اند: «مسئله تحولات زمان و ثابت بودن ضوابط و قوانین اسلامی، مسئله ای است که همواره این شبهه را ایجاد می کند که چگونه می توان این ثابت را با آن متغیر تلفیق کرد. مسئله زمان و تغییر و تحول مسئله درستی است، اما ظرافتی در آن است که اغلب نسبت به آن بی توجه می مانند. فرد انسان و همچنین جامعه انسانی، حکم قافله ای را دارد که دائماً در حرکت و طی منازل است... اما باید توجه داشت که فرق است میان منزل و مسیران راه. منزل تغییر می کند اما آیا راه هم لزوماً تغییر می کند؟... پاسخ این است که نه. خط سیر تکاملی بشر، خط ثابتی است، شبیه مدار ستارگان. ستارگان دائماً در حال حرکتند، ولی آیا مدار آنها دائماً در حال تغییر

است؟ ... واضح است که جواب منفی است ... انسان به حکم اینکه مدارش ثابت است نه خودش، یک سلسله معیارها دارد که به منزله نشانه‌های راهند ... این نشانه‌ها و این معیارها همیشه نشانه و معیار هستند، و دلیل و ضرورتی ندارند که تغییر بکنند.

قوانین اسلام آن گونه که در متن تشریحات دین منظور گردیده، منزلی وضع نشده بلکه مداری وضع شده است. اما در عین حال، برای منازل هم فکر شده و مقدمات و تمهیدات لازم برای آنها در نظر گرفته شده است.^{۲۰}

چنانکه دیده می‌شود، مسئله ثبوت احکام و مدار بودن آنها برای علمای اسلام از قدیم تا عصر حاضر، یک امر قطعی به شمار می‌آید.

دلایل نبوت احکام مستدبه روایات

خلاصه مطالبی که در مورد ثبوت احکام فقهی گفته شده است، به قرار ذیل عبارتند از:

۱. منظور از جعل احکام رساندن انسان به کمال لایق خود است. از آنجا که کمال یک امر ثابت و لا یتغیر است، در نتیجه احکام آن نیز باید ثابت و لا یتغیر باشد.
۲. دین که موجب هدایت است، بر هدایتگری خود به سوی مبدأ کمال ثابت است. پس، قوانین هدایت نیز باید ثابت باشد.
۳. تغییر احکام، در واقع تغییر موضوعات و خروج آنها از تحت یک حکم و داخل شدن تحت حکم دیگر است، نه تغییر خود حکم.
۴. تغییر واقعی حکم نشانه تغییر حاکم است. و چون در اسلام حاکم واقعی خداوند متعال است که ثابت می‌باشد، پس احکامش نیز ثابت خواهد بود.
۵. چون دین اسلام دین کساملی است و برای هر چیز حکمی دارد، پس نیازی به تغییر حکم نیست. از این رو، کار فقیه پیدا کردن آن حکم و تطبیق آن با موضوع خود می‌باشد، که این مطلب در ضمن روایات فراوانی آمده است.^{۲۱}

بررسی چند شبهه و جواب آن
شبهه اول

با توجه به ادعای شما پیش بر نبودن بیش از یک دین و یک مبدأ خیر و کمال، و اثبات خاتمیت و معرفی دین اسلام به عنوان تنها دین کامل و همیشگی، پس باید احکام صادره اسلامی از سوی فقها در خصوص یک موضوع نیز یکی باشد. حال آنکه ما فراوان شاهد اختلاف آرا و بعضاً متعارض در موارد گوناگونی هستیم.

جواب: درست است که دین و کتاب آسمانی بیش از یک نبوده است. و حکم واقعی دین نیز در مورد خاصی یک حکم بیش نیست، اما لازمه این حرف این نیست که حتماً همه دینداران در احکام دینی وحدت نظر داشته و هیچ گونه اختلافی نداشته باشند، زیرا وحدت دین هیچگاه موجب وحدت کلی تفکر همه افراد نمی‌شود، چنانکه گفته شده است:

«الطریق الی الله بعدد انفس الخلائق» (راههای مستهی به خداوند به اندازه تعداد مخلوقات است).

بنابراین، اختلاف فقها در دین نیست، بلکه اختلاف دینی است. از این رو، هر فقهی طبق ذوق و زحمت خود در فهم احکام دین، حکم دینی می‌دهد.

بنابراین همه نظرات فقهی اسلام، اسلامی است اما اسلام نیست.^{۲۲} لذا، هیچکدام از آنان ادعا نکرده‌اند که آنچه من می‌گویم همان است که اسلام گفته است، بلکه عظمت اسلام



را دلیل خود قرار داده و با توجه به فهم خود از آن حکمی صادر کرده‌اند. زیرا اسلام با همه عظمت و وسعت بی متناهی، در فکر یک فقیه یا یک عارف و فیلسوف نمی‌گنجد. اسلام بسان دریاهاست که هر کسدام به وسع خسرو از آن برداشت می‌کنند، همان گونه که برداشت هر انسانی از آب دریا، دریا نبوده ولی آب دریاست.

شبهه دوم

با توجه به گفتار فوق، هر کسی می‌تواند از پیش خود حکمی صادر کند و آن را به حساب دین بگذارد که در این صورت میزان از دست می‌رود و هر طرفی می‌تواند طرف دیگر را محکوم کند

و خود را محق بدانند.

جواب: لذا آنجا که میزان در قرآن کریم مشخص شده است، دیگر کسی نمی تواند دلیل نظر خود را صواب و نظر دیگری را خطا بداند.

قرآن کریم این میزان را «ما انزل الله» معرفی می کند و می فرماید:

«و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون»^{۲۳} (و هر که بر مبنای «ما انزل الله» حکم نکند، پس، از کافران خواهد بود).

«و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون»^{۲۴} (و هر که بر مبنای «ما انزل الله» حکم نکند، پس، از ستمگران خواهد بود).

«و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون»^{۲۵} (و هر که بر مبنای «ما انزل الله» حکم نکند، از فاسقان خواهد بود).

«و ان احکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع اوهامهم»^{۲۶} (پس در میان آنها بر مبنای «ما انزل الله» حکم کن و پیرو هواهای نفسانی آنان مباش).

آیات ۴۴ و ۴۷ سوره مائده مربوط به یهود و نصاری، و آیه ۲۸ این سوره مربوط به پیامبر اکرم (ص) و مسلمانان است. پس معلوم می شود که میزان الهی برای همه ادیان یکی بیش نیست که همان «ما انزل الله» می باشد.

اگر کسی بگوید: بنابراین احکام صادره فقها در مورد خاصی نباید متفاوت باشد، زیرا «ما انزل الله» متفاوت نیست، جواب این است که: «ما انزل الله» غیر از «ما اراد الله» است. معنای «ما انزل الله» این است که مبنای شمای صدور حکم باید «ما انزل الله» باشد و کسی حق ندارد طبق سلیقه شخصی و متافع فردی و اجتماعی خود حکم کند، بلکه تنها حکمی ارزش دینی دارد که بر مبنای «ما انزل الله» باشد و لو اینکه مطابق «ما اراد الله» نباشد. یعنی، خداوند متعال «ما انزل الله» را وسیله بیان «ما اراد الله» قرار داده است و «ما اراد الله» در یک مورد پیش از یکی نیست، ولی برداشت متخصصان دینی از «ما انزل الله» همیشه واحد نبوده است و نیست. لذا طبق فهم خود از «ما انزل الله» حکم می کنند و همه را نیز حکم الله می نامند. در این صورت حکم هر مجتهدی در خصوص خود و مقلدان وی، حکم الله خواهد بود زیرا بر مبنای «ما انزل الله» صادر شده است، و لو اینکه مطابق «ما اراد الله» نباشند. زیرا خداوند کسی را مکلف به صدور حکم بر مبنای «ما اراد الله» نکرده است، بلکه مبنای «ما انزل الله» است و هر حکمی که بر این میزان صادر شده باشد برای پیروان دلیل آن حکم، حکم الله محسوب می شود.

شبهه سوم

بعضیها به فقه این چنین اشکال می گیرند: فقه از علوم مصرفی است نه مولد. پس علوم مولد از علوم اولیه و علم فقه

از علوم ثانویه است. مثلاً ربا یک حکم فقهی است. اما شیء ربوی خارج از دسترس فقه است. تمام چیزهایی که موضوع ربا هستند، به وجود آمدنشان و قرار گرفتنشان در مسیر داد و ستد یا خارج شدنشان از این مسیر، هیچ کدام به دست فقه و فقها نیست، بلکه فقیه در کنار ایستاده و منتظر است که ببیند سرانجام چه می شود، و سپس حکمی را صادر کند.

بنابراین، فقهی که وابسته به موضوعاتی است که: اولاً، خود موضوعات در دست آن نیست،

ثانیاً، موضوعات روز بروز در حال تغییر و تحولند،

هیچگاه نمی تواند ثابت بماند و احکام ثابت صادر کند.

جواب: این شبهه قبل از اینکه خدشه ای بر فقه وارد کند، دلیل خوبی بر وسعت فقه و سیستم باز آن است، زیرا اگر فقه موضوع سازی احکام خود را خودش به عهده می گرفت، اولاً،

بسیار محدود می گشت.

فَسْأَلُكَ الشَّيْطَانُ
الَّذِي يُخَوِّصُكَ مَسَائِلَ الدُّنْيَا
تَالْفُتَىٰ
فَلَمَّا تَوَلَّوْا الْوَادِعِ الْغَيْثَ أَصْبَحُوا
الْمُتَشَكِّكِينَ مِنَ الْمَخْسِرِينَ الْخُلَافَ الْغَالِبِينَ
الَّذِينَ تَتَذَكَّرُ بِهِ لَوْلَا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ كُنْتَ مِنَ الضَّالِّينَ
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ طَائِفَةٌ مِمَّنْ كَفَرُوا
وَتَائِفَةٌ مِمَّنْ آمَنُوا
وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ
وَالَّذِينَ آمَنُوا هُمُ الْمُتَّقُونَ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنَجْتَنِبُهُمْ
وَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرًا كَثِيرًا
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنَجْتَنِبُهُمْ
وَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرًا كَثِيرًا
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنَجْتَنِبُهُمْ
وَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرًا كَثِيرًا

ثانیاً، در مقابل بسیاری از موضوعاتی که روز بروز در دنیا ایجاد می شوند ساکت می ماند.

از این رو، این امر موجب بسته شدن سیستم فقه می گردد. دیگر اینکه، شان فقیه موضوع سازی نیست، زیرا به واسطه تنوع و تکثر نیازهای مردم، موضوعات نیز تنوع و تکثر پیدا می کند. پس اگر فقیه حکم کیفیت نماز در هواپیمارا بیان می کند، وظیفه ندارد که اول هواپیمارا بسازد سپس حکمش را بیان کند.

نه تنها موضوع سازی کار فقه نیست، بلکه همه علوم ایجاد موضوعشان به دست خودشان نیست. به طور مثال، فیزیکی که

موضوعش ماده است هیچگاه ماده را نمی سازد. بلکه درعالم وجود دارد و عالم فیزیک احکام آن را بیان می کند.

احکام ثابت

در این بخش، برخی احکام ثابت بررسی می شود تا علاوه بر آشنایی بیشتر با نحوه بحث، میزان و توجه اندیشمندان مسلمان به این گونه مباحث آشکار شود.

۱. نقش مصالح و مفاسد در کیفیت احکام

آنچه را که به یقین می توان به عنوان حکمت جعل احکام بیان کرد عبارت است از کمال انسانی و رهایی از سقوط در ورطه ذنات.

بنابراین می توان از این مطلب به یک حکم ثابت و لاینفیری رسید و آن اینک: هر عمل مصلحت دار، جایز، و هر عمل مفسده زا ممنوع است. از این رو، مرحوم شیخ اعظم مرتضی انصاری (ره) کتاب مکاسب را با روایتی از امام صادق (ع) ۲۷ که بیانگر این مطلب می باشد، آغاز کرده است. ۲۸

باتوجه به متون دینی، آنچه که دارای مصلحت است و انسان نیز نیازمند به آن مصلحت باشد به طوری که کمال انسانی منوط به دست آوردن آن است در حالی که چیز دیگری که بتواند جایگزین آن شود نیز موجود نباشد، انجام آن واجب محسوب می گردد. اما اگر نیاز انسان بدان شدید نباشد، یا عمل دیگری باشد که بتواند جایگزین آن شود، آن را مستحب می نامند.

همچنین، اگر عملی مفسده زا باشد به طوری که موجب تنزل آدمی و سقوط او از مرتبه انسانی شود، این گونه اعمال را حرام می نامند. اما اگر عملی مفسده اش بسیار کم بوده به طوری که براحتی قابل جبران باشد، آن را مکروه گویند.

اما اگر هیچ کدام از این خصوصیات چهارگانه را نداشته باشد، چنین عملی را مباح نامند یعنی انجام دادن و ندادن آن، مساوی است.

باتوجه به اهمیت مصلحت و مفسده است که در آیات، روایات و کتب فقهیه مسئله ای به نام «مفصده منحلّه» اذیده می شود که به عنوان سبب جواز بیع مطرح شده است. ۲۹

آیات زیادی نیز بر نقش مصلحت و مفسده دلالت دارد، که چند نمونه از آن تقدیم می شود:

۱. «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ يُبَشِّرُوا بِمَنْعِ لَكُمْ» ۳۰

(و مردم را به ادای مناسک حج بخوان تا مردم پیاده و سواره بر شتران نیکه از راههای دور نزد تو بیایند و از هر طرف به سوی تو جمع شوند تا شاهد منافع اعمال خود باشند).

۲. «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَنَحْنُ نَقُورِي الْقُلُوبَ لَكُمْ



فیها منافع الی آجل مُسَمًی ۳۱

(همچنین، و هر کس شمایر الهی را بزرگ دارد، این بزرگداشت نشانه تقوی دلهای آنهاست. برای شما در آن منافعهای است تا زمانی معین).

۳. «وَالْبَدَنُ شَرَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا» ۳۲

(شتران فریانی را از شعایر خدا قرار دادیم که شمارا در آن سودی است. پس اسم خدا را در هنگام آن ذکر کنید).

۴. «وَلَوْلَا دَعَا اللَّهُ النَّاسَ بِمَنْفَعَتِهِمْ بِبَعْضِ لَفْسَدَتِ الْأَرْضِ» ۳۳ (و اگر نبود برطرف ساختن عقاوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر، یقیناً زمین به فساد کشیده می شد).

۵. «...الْأَفْعَالُ تَكُنُ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ» ۳۴ (اگر آن را به جا نیاورید، فتنه و فساد بزرگ زمین را دربر می گیرد).

مرحوم علامه مجلسی در خصوص نقش مصالح و مفاسد در کیفیت احکام، روایتی را نقل می کند که مضمون آن چنین است:

به یقین، خداوند صنعتی را یکلی حرام کرده است که غیر از فساد محض چیزی از آن حاصل نمی شود، مانند رابطه مزامیر، شطرنج و هر آنچه که وسیله لهو است... و هر آنچه که مختص برای فساد است و هیچ وجهی از وجوه صلاح در آن نباشد. تعلیم، تعلم، اخذ اجرت برای آن و هر گونه تصرف در آن حرام است... و هر آنچه از صنایع و وسایل که بندگان خدا بدان محتاجند، و نفعی برایشان دارد و قوام زندگی شان وابسته به آن است، حلال می باشد همچنین، تعلیم، تعلم، اخذ اجرت و

هرگونه تصرف در آن بی اشکال خواهد بود. ۳۵

بحث در خصوص نقش مصالح و مفاسد در کیفیت احکام را با کلامی از استاد شهید مرتضی مطهری (ره) به پایان می بریم. استاد می فرماید: «در فقه شیعه، اصل «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد نفس الامری» و قاعده «ملازمه حکم عقل و شرع» مورد تأیید قرار گرفت، و حق عقل در اجتهاد محفوظ ماند». ۳۶

۲. قاعده لاضرر

این قاعده برآمده از حدیث پیامبر اکرم (ص) است که فرمودند: «لا ضرر ولا ضرار» (هیچ گونه ضرر رساندن یا ضرر پذیری جایز نیست).

این حدیث شریف در جوامع روایی شیعه در ۱۹ جا ذکر شده است، ۱۱ مورد آن به شکل: «لا ضرر ولا ضرار» بوده، و ۷ مورد با اضافه کلمه «علی المؤمنین» ذکر شده و یک بار با اضافه کلمه «فی الاسلام» آمده است. ۳۷
در معنای ضرر و ضرار گفته ها زیاد است.

نفی ضرر در قرآن کریم

غیر از روایات نفی ضرر، آیاتی نیز در قرآن کریم مبنی بر نفی ضرر وجود دارد که ذیلاً ذکر می کنیم.

۱. «لاتضرر والدة بولدها ولا مولود له بولده»^{۳۸} (نهیاد هیچ مادری به خاطر کودکش زبانی ببیند و نه هیچ پدری برای فرزندش).

۲. «ولاتضاروهن لتضيقوا عليهن»^{۳۹} (برای اینکه بر آنان تنگ گیری به آنان ضرر نرسانید).

۳. «ولاتضار كاتب ولا شهيد»^{۴۰} (نهیاد به نویسنده و شاهد ضرری برسد).

۴. «ولاتمسكوهن ضراراً لتعتدوا»^{۴۱} (زنان را بعد از طلاق نگهداری نکنید تا بر آنها زیان برسانید یا ستم بکنید).

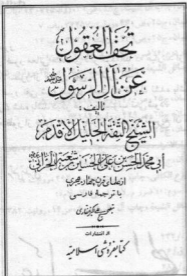
۵. «والذين اتخذوا مسجداً ضراراً وكفراً وتزيواً بين المؤمنین»^{۴۲} (و آنانی که مسجیدی را جهت ضرر رساندن و انداختن کفر و تفرقه میان مؤمنان بنا کردند)

۶. «من بعد وصية يوصي بها او دين غير مضار»^{۴۳} (بعد از [انجام دادن] وصیتی که بدان سفارش شده یا [ادای] دینی بدان گونه که ضرر رساننده نباشد).

۷. «لا يستوی الفاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم...»^{۴۴} (مؤمنانی که بی هیچ آسیبی [از جنگ] باز ایستادند، با کسانی که در راه خدا به مال و جانشان جهاد می کنند، برابر نیستند).

معیار ضرر

معیار ضرر در امور شرعی، شرع و در امور عرفی، عرف است. بنابراین، آنچه شرع معرفی کرده حد اعتدال است، و خروج از آن ضرر خواهد بود. اما در معاملات و سایر شئون



اجتماعی، معیار ضرر عرف است.

منشأ ضرر

عواملی که موجب ضرر می شوند، عبارتند از:

۱. ضرری که از ناحیه حوادث طبیعی به وجود می آید. ضرر نفی شده در حدیث غیر از این می باشد، زیرا نفی این گونه ضرر غیر ممکن و غیر قابل تشریح است.

۲. ضرری که از ناحیه خود انسان حاصل می شود. ضرر نفی شده، این گونه ضرر را شامل می شود.

۳. ضرری که از ناحیه همتوع انسان پیش می آید. حدیث ابن قبیل ضرر را نیز دربرمی گیرد.

۴. ضرری که از رعایت قوانین اجتماعی متوجه فرد خاصی می شود. این قبیل ضررها در حقیقت به نفع مردم است. لذا، حدیث این امور را شامل نمی شود.

خلاصه اینکه:

۱. ضرر باید قابل جعل باشد تا بتوان حکم به نفی یا اثبات آن کرد. از آنجا که ضرر حاصله از امور تکوینی قابل جعل نیستند، از بحث ما خارجند.

۲. ضرر باید حقیقتاً ضرر باشد نه ادعایی.

۳. ضرر یک امر نسبی است، به طوری که یک چیز در یک زمان ضرر محسوب می شود و در زمان دیگر محسوب نمی شود، یا چیزی به ضرر یکی و به نفع دیگری است.

معانی ضرر

برای ضرر معنای متعددی ذکر کرده‌اند که عبارتند از:

الف: منظور از لاضرر نهی از ضرر است

ب: ضرر نفی شده ضرری است که تدارک نشده باشد، زیرا اگر تدارک شده باشد دیگر ضرر محسوب نمی‌شود.

ج: منظور از ضرر هر آن چیزی است که تشریع آن موجب

آنچه در اینجا باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد این است که اسلام حکم ضرری وضع نکرده است. این بدان معنا نیست که احکام اسلامی به ضرر هیچ کس نباشند. پس منظور از نفی ضرر، نفی ضرر واقعی است، یعنی ما حکمی در اسلام نداریم که واقعاً ضرر آفرین باشد و موجب خروج از حد اعتدال شود. لذا حضرت امام خمینی (ره) می‌فرماید: «ان الاحکام لا تكون سببا للضرر وعلته له» ۲۸.

شیخ اعظم مرحوم انصاری (ره) می‌فرماید: «... فمعنی نفی الضرر فی الاسلام، ان الاحکام المجموعه فی الاسلام لیس فیها حکم ضرری» ۲۹.

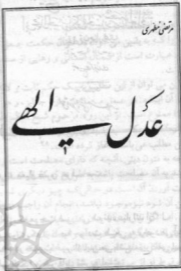
۳. منفعت یا عدم منفعت در معامله

از جمله قواعد ثابت در فقه اسلامی، منفعت محله داشتن یک عمل یا عدم ضرر در آن است، که خود این قاعده احتمالاً مولود قاعده لاضرر است. یعنی چون ضرر در احکام اسلامی منفی است، پس منفعت محله نداشتن یک معامله‌ای موجب ضرر می‌گردد.

شیخ انصاری (ره) از قول کتاب میسوطدر مورد خرید و فروش حیوان می‌فرماید: «حیوان آنوع دارد؛ یک نوع آن قابل استفاده و دارای منفعت و نوع دیگر غیر قابل استفاده و بی منفعت است. اگر از نوع بی منفعت باشد، پس فروش آن بدون خلاف صحیح نیست، مانند فروش شیر درنده و سایر حشرات، مانند مار و عقرب و موش و امثال آن» ۵۰.

علت تحریم این قبیل حیوانات، امکان نداشتن استفاده صحیح از آنها بوده است. ولی اکنون که بشر می‌تواند از آنها استفاده کند، از تحت حکم عدم امکان استفاده محله خارج و تحت حکم امکان استفاده محله داخل می‌شوند و قابلیت خرید و فروش پیدا می‌کنند.

لازم به تذکر است که منظور از منفعت، معنای وسیع آن نیست که هر کسی هر چیزی را به نفع خود دانست آن را حلال بداند، بلکه منظور از آن، منفعت شرعیه است.



ضرر گردد، چه در تکلیفات و چه در وضعیت. منظور از لاضرر، این است که آدمی به اموال برادر دینی خود نقضی وارد نسازد و از حق او چیزی نکاهد. هر: منظور از ضرر، ضد نفع است.

و: لاضرر یعنی حق کسی را از بین نبردن، و لاضرر یعنی به کسی اجازه ضرر زدن ندادن. ۲۵

فرق بین ضرر و ضرار

الف: ضرر به معنای زیان زدن بر دیگری، و ضرار زیان زدن دیگری بر شخص است.

ب: ضرر ضد نفع است، و ضرار زیان زدن هر کدام از طرف بر دیگری است.

ج: لاضرر یعنی زیان نزنند، و لاضرار یعنی اجازه ندهد کسی به او زیان رساند. ۲۶

د: ضرر نقص مالی و جانی است، و ضرار به حرج و کلفت

- ۱- روم/ ۳۰
- ۲- آل عمران/ ۱۹
- ۳- همان/ ۸۵
- ۴- همان/ ۷
- ۵- نحل/ ۱۰۱
- ۶- بقره/ ۱۰۶
- ۷- همان/ ۱۷۳
- ۸- ر.ک: مکاسب، چاپ بیروت، ج ۱، صحن ۱۵۱-۱۵۲
- ۹- مطهری (ره)، مرتضی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، چاپ جامعه

۹. همان، چاپ آل البیت، ج ۱۸، ص ۳۲، روایت ۲۳۰۷۴، باب ۱۷
۱۰. همان، ج ۲۵، ص ۲۴۰، روایت ۳۲۲۵۷، باب ۷
۱۱. همان، ج ۲۵، ص ۴۳۰، روایت ۳۲۲۸۱، باب ۱۲
صورت دوم: لا ضرر و لا ضرار علی المؤمنین؛
۱۲. وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، ج ۱۸، ص ۳۲، روایت ۲۳۰۷۵، باب ۱۷
۱۳. همان، ج ۲۵، ص ۴۰۰، روایت ۳۲۲۱۷، باب ۵
۱۴. همان، ج ۲۵، ص ۴۲۹، روایت ۳۲۲۸۲، باب ۱۲
۱۵. همان، ج ۲۵، ص ۴۲۹، روایت ۳۲۲۸۳، باب ۱۲
۱۶. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۲، ص ۲۷۶، روایت ۲۷، باب ۳۳
۱۷. همان، ج ۲۴، ص ۱۳۵، روایت ۱۱۸، باب ۳۷
۱۸. فروع الکافی، چاپ بیروت، ج ۵، ص ۲۹۴، روایت ۸
صورت سوم: لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام؛
۱۹. وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، ج ۶، ص ۱۴، روایت ۳۲۳۸۲، باب ۱
۳۸. بقره/ ۲۳۴
۳۹. طلاق/ ۶
۴۰. بقره/ ۲۸۲
۴۱. همان/ ۳۳۱
۴۲. توبه/ ۱۰۷
۴۳. نساء/ ۱۲
۴۴. همان/ ۹۵
۴۵. شیخ الشریعة اصفهانی، قواعد لا ضرر، چاپ جامعه مدرسین قم، صص ۲۲ و ۲۵
۴۶. همان، ص ۲۷
۴۷. رسائل، ص ۳۰
۴۸. همان، صص ۳۹-۴۰
۴۹. مکاسب، چاپ بیروت، ج ۳، ص ۳۸
۵۰. همان، ج ۱، ص ۵۶

- مدرسین، ج ۲، ص ۱۶۱، پاورقی استناد
۱۰. مانند/ ۲۸
۱۱. همان/ ۴۴
۱۲. همان/ ۵۰
۱۳. یونس/ ۳۵
۱۴. حجر/ ۹
۱۵. کتاب البیع، چاپ اسماعیلیان، ج ۲، ص ۴۶۱
۱۶. امام خمینی (ره) ولایت فقیه یا جهاد کبیر، انتشار نام، ص ۲۲
۱۷. همان، صص ۴۶-۴۷
- ۱۸ و ۱۹. رسائل، چاپ جامعه مدرسین، ج ۲، ص ۵۵۴
۲۰. پیرمزن انقلاب اسلامی، چاپ جامعه مدرسین، صص ۷۰-۷۲
۲۱. کلینی، یعقوب، الاصول من الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم باب الرد الی کتاب و السنه، حدیث ۲-۱ و ۷-۶
۲۲. پناہبرین، به کسمانی که در عصر ما با یک سری عبارات جذاب، ثابتها را در اسلام پذیرفته و هیاهو و جنجال برای اثبات اختلاف فقها دربرداشت از آن ثابتها نموده اند، باید گفت: هم حرف تازه زده اند و هم با محتوا. نهایت امر آنچه که تازهگی دارد محتوا ندارد، و آنچه که محتوا دارد تازهگی ندارد.
۲۳. مانند/ ۴۴
۲۴. همان/ ۲۵
۲۵. همان/ ۴۷
۲۶. همان/ ۲۸
۲۷. مکاسب، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۸
۲۸. ابن شعبه الحرانی، تحف العقول، چاپ جامعه مدرسین، قم، صص ۳۳۷
۲۹. مکاسب، ج ۱، ص ۱۴، رسائل، ج ۱، صص ۲۲، ۳۶۰، ۳۹۹
۳۰. حج/ ۲۷ و ۲۸
۳۱. همان/ ۳۲ و ۳۳
۳۲. همان/ ۳۶
۳۳. بقره/ ۲۵۱
۳۴. انفال/ ۷۳

۳۵. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۱۰۳، ص ۲۸، روایت ۱۱، باب ۲
۳۶. عدل الهی، ص ۳۳
۳۷. مآخذ ذکر صورت سه گانه حدیث لا ضرر و لا ضرار؛
صورت اول: لا ضرر و لا ضرار؛
۱. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۲، ص ۲۷۶، روایت ۲۷، باب ۳۳
۲. همان، چاپ بیروت، ج ۲۲، ص ۱۳۴، روایت ۱۱۷، باب ۳۷
۳. فروع الکافی، چاپ بیروت، ج ۵، ص ۲۹۴، روایت ۲، باب ۱۴۹
۴. همان، چاپ بیروت، ج ۵، ص ۲۸۷، روایت ۴
۵. همان، چاپ بیروت، ۲۹۳، روایت ۶
۶. تهذیب، چاپ بیروت، ج ۷، ص ۱۴۶، روایت ۳۶، باب ۳۳
۷. همان، چاپ بیروت، ج ۷، ص ۱۶۴، روایت ۴، باب ۴۲
۸. وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، ج ۱۸، ص ۳۳، روایت ۲۳۰۷۳، باب ۱۷